گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید تازه تفحص شده حسن جنگجو

قفلی که «جنگجو» برای شهادتش به پنجره فولاد بست، باز شده بود!

■ صغری خیل‌فرهنگ

شاید شما هم عکس پسر جوانی را که با تفنگ ام‌یک در گل و لای دراز کشیده و در حال خزیدن به سمت دشمن است، به یاد داشته باشید. چهره‌ای صبور و گل آلود که به عنوان نماد مقاومت جوانان و شهدای کم‌سن و سال ایرانی به شمار می‌رود. صاحب این عکس شهید حسن جنگجو از رزمندگان آذری زبان است که این تصویر در اوایل جنگ و در اردوگاه آموزشی دزفول از او گرفته شده است. حسن رزمنده‌ای ۲۰ ساله بود که به خاطر چهره و جثه کوچکش با سماجت وارد گروه شهید چمران شد و در عملیات‌های فتح‌المبین، مسلم‌بن‌عقیل و والفجر ۴ بارها جنگید و مجروح شد. در نهایت در عملیات خیبر و مجنون به شهادت رسید و ۳۴ سال مفقود ماند. خیلی از ما تصویر شهید جنگجو را در کتاب‌های درسی دیده بودیم. حالا پیکر او به تازگی شناسایی شده و به خانه برگشته است. آمدنش شاید با آمدن شهید محسن حججی همراه شد تا به ما بفهماند فاصله زیادی بین دلاوران نسل سوم و چهارم انقلاب و شهدای دفاع مقدس وجود ندارد. آنچه در پی می‌آید ماحصل گفت‌وگوی ما با حسین جنگجو برادر شهید است. نکته جالب توجه اینکه مادر شهید جنگجو یک روز بعد از انجام گفت‌وگوی ما درگذشت و به فرزند شهیدش پیوست.

یادتان است عکس معروف شهید جنگجو چه زمانی انداخته شده است؟

حقیقت این است که خود ما هم آن عکس را یکی و دو سال بعد از شهادت برادرم دیدیم. عکس ایشان در کتاب‌های درسی دبستان به چاپ رسیده بود. ۴۵ روز بعد از آغاز جنگ تحمیلی در ۳۱شهریورماه سال ۱۳۵۹، حسن و چند نفر از دوستانش که در مسجد حاج‌ولی فعالیت داشتند داوطلبانه و بسیجی‌وار راهی شدند. ابتدا هم به پایگاه آموزشی دزفول رفتند و در آنجا آموزش دیدند. آن عکس مشهور را هم که می‌بینید مربوط به روزهای آموزش نظامی برادرم حسن در آن ایام است. اما بعد از آموزش، مسئولان مانع از اعزام ایشان به خط مقدم شدند و حسن به ناچار به تبریز برگشت.

چرا مانع از حضورشان در جبهه شدند؟

برادرم متولد سال ۳۹ بود و آن زمان ۲۰ سال داشت، اما از لحاظ ظاهری ضعیف بود و قد کوتاهی داشت.به همین خاطر اجازه حضور در منطقه تا مدتی به ایشان داده نمی‌شد. امروز به اشتباه در فضای مجازی و رسانه‌ها منتشر شده که ایشان ۱۴-۱۳ ساله بود و حسین فهمیده آذربایجان است. اما با توجه به شرایط سنی ایشان، این عنوان و فرضیه درست نیست.

عاقبت چطور به جبهه اعزام شدند؟

برادرم یک مدت در جهاد سازندگی خدمت می‌کند. اما هنوز دو ماه از شروع کارش در جهاد نگذشته بود که نمی‌تواند تحمل کند و به همراه چند تن از دوستانش به غرب می‌رود و بعد از آشنایی با شهید چمران به گروه جنگ‌های نامنظم ملحق می‌شود. ما سه پسر و دو دختر بودیم که برادرانم حسن واحد از سال ۱۳۵۹ راهی جبهه شدند و من چند سال بعد از شهادت حسن یعنی در سال ۱۳۶۵ به جبهه رفتم.

از آشنایی و همراهی شهید حسن جنگجو با شهید چمران و گروه جنگ‌های نامنظم اطلاعاتی دارید؟

حسن تا آخرین روزهای زندگی شهید چمران با ایشان بود. البته روز شهادت دکتر چمران آمده بود مرخصی که به محض شنیدن خبر شهادت دکتر دوباره به جبهه برگشت و بعد از شهادت ایشان به لشکر ۳۱عاشورا ملحق شد و در گردان امام حسین(ع) به جهاد پرداخت.

شما و برادر دیگرتان هم در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور داشتید اما افتخار شهادت نصیب شهید حسن جنگجو شد. به نظر شما چه شاخصه اخلاقی در وجود ایشان بود که این عاقبت بخیری را نصیبش کرد؟

ما در خانواده‌ای انقلابی و مذهبی به دنیا آمده و پرورش پیدا کرده بودیم؛خانواده‌ای که در زمان انقلاب همراه و همپای مردم در همه صحنه‌های حساس و مهم حضور داشت. حتی یک بار همراه دوستش در خیابان مورد تعقیب مزدوران شاه قرار می‌گیرند و خوشبختانه اعلامیه‌هایی را که همراه داشتند در یک خرابه پنهان می‌کنند و بعد دستگیر می‌شوند و هنگامی که مطلع شدیم، تمام اعلامیه‌ها و عکس‌هایی را که در منزل موجود بود از خانه خارج کردیم. البته بعد از ۲۴ ساعت آزادشان کردند.بعد از پیروزی انقلاب هم در مسجد محل به فعالیت پرداختیم و هر آنچه از دستمان برمی‌آمد دریغ نکردیم. حسن اهل مسجد و بسیج و عاشق ولایت بود. این ارادتش به ولایت فقیه بهانه شهادتش را مهیا کرد. حسن ارادت خاصی به مادر و پدرمان داشت و بیش از حد به آنها محبت می‌کرد. کمک‌دست پدر بود. حسن بسیار مقید و متعهد به مسائل مذهبی و دینی بود. همزمان با پیروزی انقلاب بود که حسن علاوه بر درس خواندن، در یک کارگاه نیز کار می‌کرد. یک روز در اوایل انقلاب از سر کار به خانه آمد و شروع کرد به گریه کردن. وقتی علت را پرسیدیم، گفت دیگر نمی‌خواهد در آن کارگاه کار کند. حسن گفت در آنجا به انقلاب و اسلام بد می‌گویند و دل من از این صحبت‌ها می‌گیرد.

شهید جنگجو در چه عملیات‌هایی شرکت داشت؟

برادرم در عملیات «فتح‌المبین» شرکت داشت و به شدت زخمی شد، به طوری که جای سالمی در بدنش نمانده بود. حسن افتخار حضور در عملیات «مسلم‌بن‌عقیل» را داشت که در این عملیات هم از ناحیه صورت مجروح شد،همچنین در عملیات «والفجر ۴» از ناحیه پا و برخی قسمت‌های بدن شدیداً زخمی و در بیمارستان سینای تبریز بستری شده بود. بعد از چند روز که کمی حالش بهتر شد، به منزل برگشت. هنوز پایش کاملاً خوب نشده بود که متوجه شدیم می‌خواهد به جبهه برگردد. اهل خانه و دوستان اصرار کردند که صبر کند و بعد از بهبودی کامل راهی شود اما ایشان گفتند که الان به حضور من نیاز است و اگر پوتین‌ها پایش را ناراحت کند، مجبور است با پای برهنه هم که شده برگردد. بعد از یک ماه در عملیات خیبر چون نتوانسته بود پوتین‌هایش را بپوشد، در نهایت با پای برهنه در عملیات شرکت می‌کند و در همین عملیات به محاصره دشمن درمی‌آید. حسن با تعدادی از دوستانش در رکاب شهید بزرگوار حمید باکری جانشین فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا تا آخرین لحظه مقاومت می‌کند و در سوم اسفند ماه سال ۱۳۶۲ به درجه رفیع شهادت نائل می‌شود. اما متأسفانه پیکر ایشان بازنگشت و ما ۳۴سال از ایشان دور بودیم.

> ۴۵ روز بعد از آغاز جنگ تحمیلی در ۳۱شهریورماه سال ۱۳۵۹، حسن و چند نفر از دوستانش که در مسجد حاج‌ولی فعالیت داشتند داوطلبانه و بسیجی‌وار راهی شدند. ابتدا هم به پایگاه آموزشی دزفول رفتند و در آنجا آموزش دیدند. آن عکس مشهور را هم که می‌بینید مربوط به روزهای آموزش نظامی برادرم حسن در آن ایام است

و این روزها شناسایی پیکر برادرتان بعد از ۳۴سال به این فراق و جدایی پایان داد.

بله، متأسفانه کسی اطلاع دقیقی از ایشان نداشت. اما ۵۰ روز بعد از مفقودالاثر شدنش سپاه از ما خواست که برایش مراسم بگیریم. در آن عملیات ۱۳ نفر از بچه‌های محل ما حضور داشتند که تعدادی اسیر و تعدادی هم شهید شده بودند. مدتی بعد دوستان حسن در میان اسرا به میهن بازگشتند اما خبری از حسن نشد. ما هم امید به زنده بودنش نداشتیم و می‌دانستیم که احتمال شهادت ایشان زیاد است. ما به شهادتش ایمان داشتیم. خود حسن هم در وصیتنامه‌اش به این نکته اشاره کرده بود.

اگر امکان دارد بخش‌هایی از وصیتنامه ایشان را برایمان قرائت کنید.

بله، ایشان در وصیتنامه‌اش نوشته بود: از خداوند می‌خواهم که در راه اسلام به من هم شهادت نصیب کند. من از پدر و مادرم می‌خواهم مرا حلال بکنند و اگر شهادت نصیبم شد برایم گریه نکنند و لباس سیاه نپوشند و اگر جنازه من برنگشت ناراحت نشوند و به عوض سر قبر شهدای دیگر بروند. از پدر و مادرم و برادران و خواهرانم می‌خواهم که تا آخرین لحظه عمرشان از فرمان امام خمینی که خط سرخ شهادت امام حسین(ع) است پشتیبانی کنند و از برادران حزب‌اللهی تقاضا دارم وقتی که خداوند شهادت را نصیبم کرد سنگرهای خالی ما را پر کنند.

خانواده چطور با فراق و دلتنگی کنار آمد؟

سال‌ها در چشم‌انتظاری گذشت.آنقدر سخت و تلخ که پدر سال ۱۳۷۰ به رحمت خدا رفت و مادر چند روز قبل از آمدن پیکر برادرمان در آی سی یوی بیمارستان تبریز جهت درمان بستری شده بود که روز تشییع پیکر برادرمان در سن ۹۶ سالگی به رحمت خدا رفت.

مادرتان از شناسایی پیکر فرزندش بعد از این همه سال اطلاع دارد؟

ما تا آنجا که توانستیم این خبر را به مادر تفهیم کردیم اما نمی‌دانم با این شرایط جسمی که داشت دقیقاً متوجه شده بود که پیکر فرزندی که سال‌ها چشم‌انتظار آمدن خبر و نشانی از او بودند، شناسایی شده است یا نه. گویی مادر تنها منتظر آمدن نشانی از فرزندش بود. یک بار که برای مرخصی آمده بود، به پدر و مادرم گفت که می‌خواهد آنها را به مشهد ببرد. پدر گفت که من تازه از خراسان برگشته‌ام، شما می‌توانید با هم بروید. بالاخره مادر و حسن با هم به مشهد رفتند. مادر از آن سفر برایمان اینگونه روایت کرد: یک روز عصر من در حرم نشسته بودم و دعا می‌خواندم، حسن آمد و کنار من نشست و با خوشحالی گفت: «مادر جان دیروز از آن قفل‌هایی که به پنجره فولاد می‌بندند، من هم یک قفل بستم ، ولی امروز قفل باز شده بود.» پرسیدم:«برای چه مطلبی این کار را کرده بودی؟»جواب داد:«برای اینکه ببینم شهادت نصیب من خواهد شد یا نه؟و حالا باز شده، چطور است؟»گفتم:«بسیار خوب است، ولی اگر همه بروند و شهید شوند آن وقت چه کسی می‌خواهد در مقابل دشمن بایستد؟»جواب داد: «کسی که لیاقت داشته باشد با دشمنش نبرد می‌کند و بالاخره جانش را به خدا می‌فروشد.» آخرین بار رو به من کرد و گفت:«اگر جنازه من برنگردد ناراحت نمی‌شوی؟» گفتم: «به هر مقامی که برسی برایم شیرین است، ولی دلم نمی‌خواهد اسیر شوی.»بعد از هر عملیات معمولاً تلفن می‌کرد ولی بعد از عملیات خیبر هر چقدر منتظر ماندیم از او خبری نشد.

در پایان اگر صحبت خاصی دارید، بفرمایید.

از شما و زحماتتان بسیار سپاسگزارم که در این ایام ما را تنها نمی‌گذارید و برای انعکاس زندگی شهید از هیچ کار و تلاشی دریغ نمی‌کنید. من باید به شما این را بگویم تا زمانی که کفر هست مبارزه هم هست.امروز رزمندگان مدافع حرم در جبهه مقاومت اسلامی درس‌آموخته شهدای دفاع مقدس هستند و شهدای دفاع مقدس هم درس گرفته از نهضت عاشورای حسینی. این مبارزه تا آخر دنیا و تا آمدن امام زمان(عج) ادامه خواهد داشت. امروز ما پای انقلاب اسلامی و پای اعتقاداتمان هستیم. از همه مردم کشورم می‌خواهم همانطور که قدردان شهدا هستند، قدردان بمانند و بدانند این امنیت امروز مردم را مدیون خون شهدا هستیم و این شهدا هستند که نام و آبروی کشور ما را در دنیا حفظ کردند. البته مردم ما می‌دانند همین حضور پرشور و صمیمانه‌شان در تشییع پیکر برادرم بعد از ۳۴سال خود نشان از این درایت دارد.

نگاه

نگاه حسن جنگجو روایتگر تاریخ جنگ است

■ علیرضا محمدی

گاهی یک تصویر می‌تواند تمام برداشت ذهنی ما از یک واقعه یا حادثه خاص را شامل شود. انگار که با دیدن یا یادآوری آن تصویر کلیت واقعه مورد نظر در ذهنمان مجسم می‌شود. مثلاً بهترین تعریف از همراهی ارتش با امام و انقلاب در عکس معروف حسین پرتوی خلاصه می‌شود. همان عکسی که همافرها در حال احترام نظامی به حضرت امام هستند و از آن به عنوان تیر خلاص رژیم طاغوت نیز یاد می‌شود.

نظیر این عکس‌ها همه جای دنیا و در ادوار مختلف گرفته می‌شوند. هر تصویری هم منعکس‌کننده شرایط وقوع حادثه مورد نظر، اختصاصات و حتی باورهای رایج مردم پدیدآورده‌اش است. مثل تصویر معروف شهید حسن جنگجو رزمنده نوجوان تبریزی که به تنهایی روایتگر مقطعی حساس از تاریخ معاصر کشورمان است.این عکس شرح دفاعی را می‌دهد که با دست‌های خالی در برابر انبوه سلاح‌های دشمن متجاوز انجام می‌گرفت. داستان مردانی را روایت می‌کند که سن و سال و قد و هیکل امتیازشان نبود. شجاعت ، غیرت ، شرافت و ایمان داشتند و خدا برای جهاد و قیامشان کافی بود.

مثل خیلی از خواننده‌های روزنامه جوان، برای اولین بار عکس شهید جنگجو را در دوران کودکی دیدم. شاید شش یا هفت سالم بود. بی‌آنکه خواندن را خوب یاد گرفته باشم، از چشم‌های رزمنده درون عکس می‌خواندم که چند کیلومتر آن طرف‌تر از ما، چه مردان مردی با چه سرسختی و سماجتی می‌جنگند تا آتش دشمن را از شهرهایمان دور نگه دارند.

شهید جنگجو در عالم کودکی برایم یک مرد کامل به نظر می‌رسید. مردی که هیچ ترسی در نگاهش نبود و این حجم از شجاعت و تهورش او را شبیه افسانه‌ها و قهرمان‌های فیلم‌ها کرده بود! باید اعتراف کنم حسن جنگجو را شبیه پارتیزان‌هایی می‌دیدم که در فیلم‌های جنگی در برابر آلمانی‌ها می‌جنگیدند.حالا یک هموطن ایرانی مثل همان پارتیزان‌ها در گل و لای فرو رفته بود تا دشمن متجاوز دیگری را از خاک و سرزمینش بیرون براند. دشمنی که چه فاشیست یا نازی بنامیمش یا بعثی، متجاوز بود و راهی جز ادب کردن و بیرون راندنش نداشتیم.

حالا که بازگشت پیکر شهید جنگجو بار دیگر نام و تصویر او را از پستوی خاطره‌های در حال فراموش شده‌مان بیرون کشیده است، فرصت داریم بار دیگر به این تصویر خیره شویم و آن را بهتر ببینیم؛ اینجا ما چه داریم؟ تصویر رزمنده‌ای که کاملاً توی گل و آب فرو رفته و صورتش از سیاهی به سختی دیده می‌شود. اما چشم‌های این رزمنده به خوبی نمایان هستند و تنها خدا می‌داند که این چشم‌ها از پس چه کارهایی برمی‌آیند! نگاه و صلابت جنگجو تمام تاریخ دفاع مقدس را خلاصه می‌کند. با آن اسلحه ام‌یک از رده خارج شده‌ای که در دست دارد، با زبان بی‌زبانی می‌گوید این طرف میدان نبرد از سلاح مادی بهره‌ای ندارد. نوجوان‌ها در کنار پیرمردها جور ارتشی را می‌کشند که به خاطر شرایط نوپای انقلاب تضعیف شده است.در چنین شرایطی که باید پیر و جوان، زن و مرد و کودک و بزرگ رزمنده بشوند و با سرسختی در مقابل دشمن ایستادگی کنند.

> جنگجو در جبهه‌ای قرار دارد که ایمان حرف اول را می‌زند، وگرنه که ام یک در برابر تی ۷۲ حرفی برای گفتن ندارد. جنگجو از دل مردمی است که همه هستی‌شان را فدای دفاع از کشور و اعتقاداتشان می‌کنند، وگرنه که مرد ریز جثه را چه به جنگ با کماندوهای گارد ریاست جمهوری عراق

مرد توی تصویر که گمان می‌رفت نوجوان است و الان مشخص شده ۲۰ سال داشته و چهره و جثه‌ای کوچک دارد، در گل و لای فرو رفته تا بدانیم جنگ به این راحتی‌ها نیست. نه آنقدر راحت که با کیسه‌ای تخمه آفتابگردان در سینما بنشینیم و نابود شدن سربازان بعثی را در فیلم آخرین گذرگاه تماشا کنیم!

جنگجو در جبهه‌ای قرار دارد که ایمان حرف اول را می‌زند، وگرنه که ام یک در برابر تی ۷۲ حرفی برای گفتن ندارد. جنگجو از دل مردمی است که همه هستی‌شان را فدای دفاع از کشور و اعتقاداتشان می‌کنند، وگرنه که مرد ریز جثه را چه به جنگ با کماندوهای گارد ریاست جمهوری عراق. جنگجو در جبهه‌ای است که نبرد استضعاف و استکبار را از دل داستان‌های اسطوره‌ای بیرون کشیده و در میدان عمل به اثبات رسانده است. جنگجو برای ملتی می‌جنگید که در دنیای آن روز تنهای تنها بود.

جنگجو آمد تا یادمان باشد همین جنگجوها بودند که صلح و آرامش امروز را برایمان به ارمغان آوردند؛ مردانی که در گل و لای فرو رفتند تا عزت و شرافتمان آلوده هیچ ننگ و تسلیمی نشود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۸۶

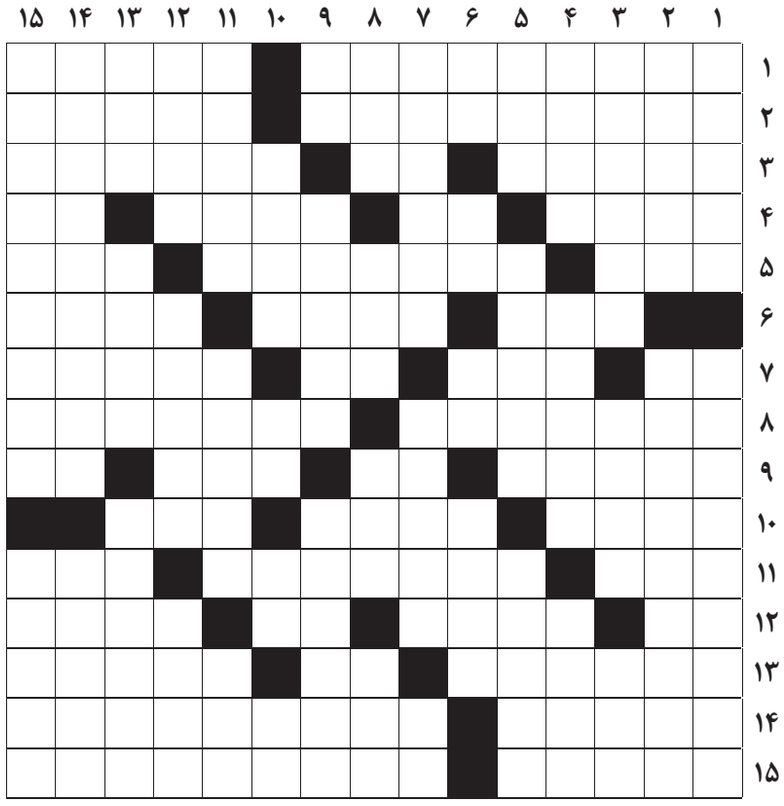

از راست به چپ

■ ۱- کارخانه استخراج مواد پتروشیمی از نفت و گاز- مرکز کردستان ■ ۲- از شاهانی ساسانی- از شهرهای سوئد ■ ۳- رایج و متداول- پسوند شباهت- تقاضا برای برکنار شدن از کار ■ ۴- سرگرد قدیمی- دایره- از جهات اصلی- طریق کوتاه ■ ۵- وارونه- آرایش دست و ناخن‌ها- مشورت ■ ۶- اولین دریافتی کاسب در روز- ستاره کشتی ایران در المپیک سیدنی- نوعی خودروی وطنی ■ ۷- گاهی نماز را باطل می‌کند- همراه تب- دشنام- سلاح عجول ■ ۸- بنایی تاریخی در سرزمین توس- فرشته موکل برآب ■ ۹- کاشتن اندیشه در ذهن دیگران- پایه و بنیاد- وزیر خارجه پیشین امریکا- الفبای موسیقی ■ ۱۰- درخت بدون میوه- با نظم و ترتیب- سبزی ضد سرطان ■ ۱۱- کندن زمین- مدافع بنام سابق میلان و ملی ایتالیا- شهری در آلمان ■ ۱۲- فرمانده بدن- مقدم‌تر- وجه مشترک دشوار و دشمنی- فرمان کشتی ■ ۱۳- سپاه عثمانی- پایه و اساس- فراخوان شده ■ ۱۴- از ماه‌های عربی- اثری جذاب از الکساندر دوما ■ ۱۵- کمک‌کننده- لقب محمود خوارزمی پهلوان به نام قرن هفتم

از بالا به پایین

■ ۱- فلاتی در آسیا- بازیگر مرد سریال آخرین پرواز ■ ۲- سوره‌ای در شرح حال پیامبران و فرزندانشان- ایالتی در امریکا ■ ۳- روزنامه پرتیراژ فرانسوی- برقوای سه‌گانه نظارت دارد- مقابل عسر ■ ۴- از تمدن‌های باستانی- همراه کت- از ابزار ■ ۵- سال آذری- زمزمه‌کننده- گنبد یا ایوان گچ‌کاری شده ■ ۶- بدی- مادر لر- سوی و طرف- پول پرست ■ ۷- از چهارپایان اهلی- محله سیاهان نیویورک- نام بلاتر، رئیس فیفا ■ ۸- صدو یازده- آدم جدی و سختگیر- روش علمی - حیوان گریزپا ■ ۹- نفس خسته- صبور- سگ آبی ■ ۱۰- کارها- چانه گیلانی- سایه- قیمت بازاری ■ ۱۱- کهنه فروش- لقبی موروثی در کشورهای اروپایی- قربانگاه حاجیان ■ ۱۲- اولی بوی رطوبت و دومی تپه و پشته- آسان کردن- مسجد شهر داراب ■ ۱۳- نعل شکسته- قهرمان جام ملت‌های امریکای جنوبی- لقب امپراتوران ژاپن ■ ۱۴- کنایه از خاموش شدن و کم حرف زدن- تنیسور به نام اسپانیایی ■ ۱۵- اشیای زینتی قدیمی- از رنگ‌ها

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴	۷			۹	۸		
					۱			
		۳				۶		
	۷		۳	۲				۴
۸	۲							
				۴	۵			۲
	۹		۲				۶	
۵			۹				۱	
۴	۸						۳	

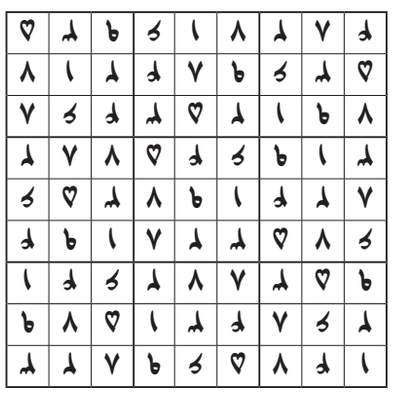

جدول کلمات متقاطع
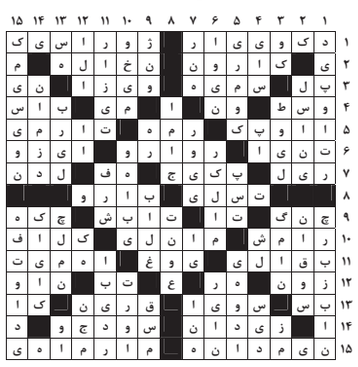
پاسخ جدول شماره ۵۱۸۵